سيدحسني در خطبه البيان، از سند تا متن

نجم الدين طبسي

چكيده

اين نوشتار، به موضوع سيد حسني در خطبة البيان مي پردازد كه در دو محور سندي و متني سامان يافته است. در محور اول، سند خطبه، بررسي شده و بدين منظور، نظرات مخالفان و موافقان بيان شده است. نظرات مخالفان در سه بخش بيان شده است؛ بخش اول: ضعف رجال حديث كه در اين بخش، جد طوق و عبدالله بن مسعود ارزيابي مي شوند؛ بخش دوم: ارسال حديث و بخش سوم: عدم نقل حديث در منابع دست اول كه دليل بر عدم اعتبار آن دانسته شده است.

نظرات موافقان نيز در دو بخش: دفاع از ابن مسعود و اعتناي علما به اين خطبه ذكر مي شود. محور دوم مقاله نيز به بررسي متن اين خطبه مي پردازد و خواهد آمد كه برخي از دانشمندان، متن خطبه را دچار اشكالات فراوان دانسته و آن را رد كرده اند و عده اي ديگر نيز در پذيرش خطبه، قائل به تفصيل شده اند.

كليد واژه‌ها: سيد حسني، خطبة البيان، عبدالله بن مسعود، بررسي سند، بررسي متن، غلو.

مقدمه

درباره موضوع مهدويت اخبار فراواني وجود دارد؛ از جمله خطبه اي است منسوب به اميرالمؤمنين عليه السلام كه به خطبة البيان معروف است. در‎ آغاز اين خطبه، اوصافي از اميرالمؤمنين عليه السلام ذكر شده و در ادامه، مباحثي در بارة مهدويت مطرح مي شود.

عمده مطالب مهدوي اين خطبه به اوضاع آخرالزمان و نشانه هاي ظهور پرداخته است. اين خطبه، ضمن بحث از علائم ظهور، به موضوع سيد حسني پرداخته و دربارة حركت او، برخوردش با امام مهدي عجل الله تعالي فرجه الشريف و تسليم شدن او و سپاهش برابر امام، صحبت مي كند؛ از اين روي به بحث و بررسي اين خطبه مي پردازيم.

ابتدا بخشي از خطبه را كه دربارة سيد حسني است، بيان كرده سپس دربارة سند خطبه و ميزان اعتبار آن، بحثي را پي خواهيم گرفت و در پايان، به بررسي متن آن مي پردازيم.

متن روايت

حدثنا محمد بن أحمد الأنباري قال: حدثنا محمد بن أحمد الجرجاني قاضي الري قال: حدثنا طوق بن مالك عن ابيه عن جده عن عبدالله بن مسعود رفعه إلي علي بن ابي طالب عليه السلام :

…ثم يسير بالجيوش حتي يصير إلي العراق و الناس خلفه و أمامه، علي مقدمته رجل اسمه عقيل و علي ساقته رجل اسمه الحارث. فيلحقه رجل من أولاد الحسن في إثني عشر ألف فارس، و يقول: «يابن العم! أنا أحق منك بهذا الأمر لأني من ولد الحسن و هو أكبر من الحسين». فيقول المهدي: «إني أنا المهدي». فيقول له: «هل عندك آية أو معجزة أو علامة؟» فينظر المهدي إلي الطير في الهواء فيؤمي إليه فيسقط في كفه فينطق بقدرة الله تعالي و يشهد له بالإمامة. ثم يغرس قضيباً يابساً في بقعه من الأرض ليس فيها ماء فيخضر و يورق. و يأخذ جلموداً كان في الأرض من الصخر فيفر‌كه بيده و يعجنه مثل الشمع. فيقول الحسني: «الأمر لك»، فيسلم و تسلم جنوده… (جمعي از محققان، 1411: ج 4، ص 90 ).

سپس [امام مهدي عليه السلام ] با سپاهيان حركت مي‌كند و به عراق مي‌رسد؛ در حالي كه مردم، اطراف آن حضرت هستند. پيشاپيش ارتش ]= فرمانده پيش قراول[ مردي است به نام عقيل و بر ساق لشكر، مردي است به نام حارث. سپس مردي از اولاد امام حسن عليه السلام همراه دوازده هزار سواره به او ملحق مي‌شوند. و آن مرد مي‌گويد: ‏«اي پسر عمو ! من به تصدي اين امر، از تو سزاوارترم؛ چون من از فرزندان حسنم و او از حسين بزرگ تر بود‏‏‏». امام مهدي عليه السلام مي‌فرمايد: ‏«همانا من مهدي هستم.‏» آن مرد مي‌گويد: ‏«آيا نشانه، معجزه يا علامتي نزد تو هست؟ ‏» پس مهدي به پرنده‌اي در آسمان، نگاه مي‌كند سپس اشاره‌اي به آن پرنده مي نمايد و پرنده روي دست حضرت مي‌نشيند و به قدرت خدا به تكلم آمده و به امامت حضرت شهادت مي‌دهد. سپس حضرت چوب خشكي را در زميني بي آب مي‌كارد و آن شاخه سبز شده و برگ مي‌دهد. و سنگي از زمين بر مي‌دارد و با دست خرد مي‌كند و مثل شمع خمير مي‌كند. حسني مي‌گويد: ‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏«اين امر، براي تو است‏» آن گاه تسليم شده و سپاهش را نيز تسليم مي‌كند….

محور اول: بررسي سندي

درباره سند اين روايت و ميزان اعتبار آن، در كلمات علما مطالب فراواني به چشم مي‌خورد كه برخي مؤيد و برخي مخالف هستند. ما نظر مخالفان و موافقان را نقل مي‌كنيم، تا ميزان اعتبار اين خطبه روشن شود.

آراي مخالفان

نظرات مخالفان را مي‌توان در سه بخش تنظيم كرد:

1. ضعف رجال حديث؛

2. ارسال حديث؛

2. عدم نقل حديث در منابع دست اول.

1. ضعف رجال حديث

در اين قسمت، دربارة دو نفر كه در سند اين روايت ذكر شده اند، بحث خواهيم كرد:

الف. جد طوق: در سند روايت آمده است طوق بن مالك از پدرش و او از جدش نقل مي‌كند؛ در حالي كه جد وي معلوم نيست.[2]

ب. عبدالله بن مسعود: عمدة اشكال، دربارة عبدالله بن مسعود است. برخي معتقدند او بعد از پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم دچار انحراف شد. مرحوم آيت الله خويي مي‌فرمايد:

برخي فتاواي ابن مسعود در فقه و نيز برخي روايات كه در تخطئه او وارد شده است، دلالت مي‌كند بر اين كه او از اميرالمؤمنين عليه السلام تبعيت نكرد وآن حضرت را همراهي ننمود؛ بلكه در كارش به طور مستقل عمل كرد (خويي، 1410: ج 10، ص 322).

مرحوم آيت الله خويي سپس به برخي از اين روايات اشاره مي‌كند (خويي، همان: ص322 و 323).

مرحوم تستري مي‌گويد:

«وقد سردتْ اخباراً معتبرة في عدم اذعانه لأميرالمؤمنين و مخالفة فتاواه لفتاوا الائمة» (تستري، 1410: ج6، ص607)؛ روايات معتبري وارد شده است در اين باره كه ابن مسعود اعتقادي به اميرالمؤمنين نداشت و نظرات او با نظر امامان مخالف بود.

كشي نيز در شرح حال ابوايوب انصاري مي‌گويد:

از فضل بن شاذان دربارة ابن مسعود و حذيفه سؤال شد. او پاسخ داد: ‏«حذيفه مثل ابن مسعود نبود؛ چرا كه حذيفه ركن بود؛ ولي ابن مسعود از همدستان حكومت و جزء ياران [مخالفان اميرالمؤمنين عليه السلام ] بود و به سوي آن‌ها تمايل پيدا كرد و درباره ]تقويت و تأييد[ آن‌ها سخن گفته است (كشي، 1348: ص38، ش78).

البته اين جا اشكالي مطرح است و آن، اين كه مبناي نظرعلماي رجال، گواهي و شهادت است و شهادت، بايد از روي حس باشد، نه حدس و ممكن است گفته شود كه فضل بن شاذان، با ابن مسعود معاصر يا حتي قريب العصر نبوده است؛ پس كلام او حدسي فاقد اعتبار است.

در پاسخ به اين اشكال مي‌توان گفت چون او از قدما بوده، قول او مقبول است و اگر از كلام او، استفاده قدح شود، باعث تضعيف ابن مسعود مي‌شود؛ به علاوه روايات متعددي، بيانگر انحراف ابن مسعود است.

2. ارسال حديث

اولاً در كتاب عقد الدرر اين روايت مرسلاً نقل شده و هيچ سندي براي آن ذكر نشده است. ثانياً الزام الناصب كه براي آن سند ذكر مي‌كند، مي‌گويد: «…عن عبدالله بن مسعود رفعه إلي علي بن ابي طالب عليه السلام » پس اين روايت، مرفوعه است كه از نظر شيعه، از روايات ضعيف محسوب مي‌شود؛ اما از نظر اهل سنت، از اقسام صحاح است؛ زيرا بدين معنا است كه خود ابن مسعود از اميرالمؤمنين عليه السلام شنيده است. اما باز هم مشكل حل نمي‌شود؛ زيرا اولاً اين خطبه در بصره و پس از فرو نشاندن اغتشاشات بصره (36 ق) ايراد شده است؛ در حالي كه ابن مسعود در سال 32 ق (و بنابر برخي نظرات، سال 33 ق) فوت كرده است و نمي‌تواند خودش اين روايت را از امام شنيده باشد.[3]

ثانياً روايت ابن مسعود از اميرالمؤمنين عليه السلام معهود نيست.[4] حتي در تهذيب‌الكمال كه از مفصل ترين كتب رجالي اهل سنت است، وقتي از كساني نام مي‌برد كه ابن مسعود از آن‌ها روايت نقل كرده است، هيچ اسمي از اميرالمؤمنين عليه السلام نمي‌برد.

3. عدم نقل حديث در منابع دست اول

اولين نقل اين خطبه در كتب شيعه، به الزام الناصب بر مي‌گردد كه آن را از حافظ رجب برسي نقل مي‌كند. صاحب الذريعه دربارة خطبة البيان مي‌فرمايد:

لم يذكرها الرضي في نهج البلاغه و كذا لم يذكره ابن شهرآشوب في المناقب في عداد خُطَبِه المشهورة نعم ذكر فيه من خطبه التي لاتوجد في النهج خطبة الافتخار كما أشرنا اليه و لعل المراد منها هذه الخطبه…» (تهراني، 1408: ج 7، ص 200)[5].

ميرزاي قمي نيز خطبه را از نظر سندي مورد تأمل قرار داده؛ آن را رد مي‌كند. وي انتساب اين خطبه به اميرالمؤمنين عليه السلام را ثابت نمي‌داند؛ زيرا در هيچ يك از كتب معتبر اماميه ذكر نشده است. رؤساي شيعه كه مدار مذهب اماميه بر آن ها است و عمده اخبار و آثار اهل بيت عليهم السلام از ايشان رسيده است، عبارتند از كليني، ابن بابويه (صدوق)، شيخ مفيد، سيد مرتضي و شيخ طوسي كه هيچ يك، اين خطبه را ذكر نكرده‌اند. نيز سيد رضي آن را در نهج البلاغه نياورده است[6]. مرحوم ميرزاي قمي سپس مي‌فرمايد: «اين خطبه و نظائر آن (خطبه تطنجيه، افتخاريه و احتمالاً خطبه نورانيه) در كلمات بعضي از متسنمان (پيروان مسلك صوفيه) و كتب صوفيه، از جمله در كتاب مناقب حافظ رجب برسي وجود دارد».

ميرزاي قمي همچنين از دو نفر ديگر از علما نام مي‌برد كه اين خطبه را در كتاب خود نياورده‌اند؛ يكي مرحوم مجلسي در بحارالأنوار كه فقط به اين خطبه اشاره كرده و در كتاب اعتقاداتش خطبه را رد مي‌كند و ديگري ملامحسن فيض كاشاني در تفسير صافي كه با وجود آن كه همتش بر اين است كه هر جا حديثي از امامان عليهم السلام وجود دارد، با اندك تناسبي ذكر ‌كند، به اين خطبه اعتنايي نكرده است (قمي، 1413: ج2، ص757).

آراي موافقان

نظرات كساني كه در تقويت اين خطبه و اعتنا به آن سعي دارند، در دو بخش قابل بررسي است:

1. دفاع از ابن مسعود؛

2. اعتناي علما به اين خطبه.

1. دفاع از ابن مسعود

برخي وي را از اصحاب بزرگ پيامبر (ص) و از شيعيان اميرالمؤمنين عليه السلام مي‌دانند و براي او شأن و منزلت فراواني قائل شده‌اند. بعضي از ادله آن‌ها عبارتند از:

الف. شيخ طوسي در رجال خود وي را از اصحاب پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم مي‌شمارد.

پاسخ، اين است كه روش و مبناي شيخ در رجال خود، اين است كه معاصران معصومان عليهم السلام را جمع آوري مي‌كند و در صدد توثيق يا تضعيف نيست؛ لذا زياد بن أبي را ضمن اصحاب اميرالمؤمنين عليه السلام و عبيدالله بن زياد را در اصحاب امام حسين عليه السلام ذكر مي‌كند.

ب. ابن مسعود، از دوازده نفري بود كه خلافت ابوبكر را انكار كرد (صدوق، 1403: ج2، ص461). نيز برابر عثمان موضع گيري نمود (اميني، 1379: ج 6، ص 4). همچنين در قتل عثمان شريك بود (كشي، همان: ص71).

نيز روايتي كه بيان مي‌كند خلفاي بعد از رسول اكرم صلي الله عليه و آله و سلم به عدد نقباي بني‌اسرائيل هستند، به واسطه وي نقل شده است (صدوق، همان: ج2، ص461).

جواب اين كه مرحوم آيت الله خويي مي‌فرمايد:

اين روايات كه صدوق آن‌ها را نقل كرده است، ضعيف هستند و حتي اگر صحيح هم باشند، با آنچه از فضل بن شاذان نقل شده (ان ابن مسعود والي القوم و مال معهم، يعني از غاصبان پيروي كرد و به آنان روي آورد) تعارضي ندارد (خويي، همان: ج 10، ص 322).

ضمن اين كه گفتيم مرحوم خويي و تستري قائلند روايات معتبر فراواني وجود دارد كه او از اميرالمؤمنين عليه السلام تبعيت نكرد و در فتاوايش با امامان مخالفت كرد (خوئي، همان؛ تستري، 1410: ج6، ص 600 ـ 680).

ج. رواياتي دال بر عدم تبعيت ابن مسعود از اميرالمؤمنين عليه السلام وجود دارد؛ اما در روايت آمده است كه او بعداً توبه كرده است (علي بن طاووس، 1400: ج1، ص36).

در پاسخ مي‌گوييم: اين روايت از خود ابن مسعود نقل شده است و نمي‌تواند مورد استناد قرار بگيرد؛ زيرا مستلزم دور[7] يا حتي سوء ظن[8] به او مي‌شود.

د. روايات فراواني در مدح ابن مسعود وجود دارد كه نشان از جلالت شأن و عظمت او است؛ از جمله روايتي كه او را از هفت نفري مي‌داند كه خداوند به سبب آن‌ها روزي مردم و باران را مي‌فرستد و مردم را ياري مي‌كند. نيز نقل شده است او از كساني بود كه بر پيكر حضرت زهرا عليها السلام نماز خواند (صدوق، 1403: ج2، ص360؛ فرات بن ابراهيم، 1410: ص570).

جواب اين كه اولاً رواياتي كه در مدح او آمده است، همه از نظر سند، مشكل دارند.

ثانياً‌ مقابل آن‌ها رواياتي در مذمت او نيز وارد شده است؛ از جمله رواياتي كه در بحث‌هاي پيشين به آن اشاره شد يا روايتي كه از خود ابن مسعود نقل شده دربارة آيه >واتقوا فتنة لاتصيبن الذين ظلموا منكم خاصه< (انفال: 25) كه پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: «من ظلم علياً مجلسي هذا كمن جحد نبوتي و نبوة الأنبياء من قبلي؛ كسي كه از امروز به علي ظلم كند، مثل كسي است كه نبوت من و انبياي قبل از من را انكار كرده است». راوي از او پرسيد: ‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏«آيا خودت اين روايت را از پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم شنيدي؟» گفت: ‏‏‏«بله‏‏». گفت: «پس چطور يار ظالمان شدي؟‏‏‏‏‏‏» گفت: ‏«عقوبتش را هم كشيدم. من از امام اجازه نگرفتم؛ آن چنان كه جندب و عمار و سلمان اجازه گرفتند و من از خدا آمرزش مي‌طلبم و توبه مي‌كنم‏‏‏‏‏‏‏‏‏» (حسيني استرآبادي، 1409: ج1، ص 198؛ ابن طاووس، همان، ج1، ص36؛ تستري، همان: ج6، ص607).

ه‍. سيد مرتضي درباره او گفته است: «لاخلاف بين الأمة في طهارة ابن مسعود و فضله و إيمانه و مدح النبي له و ثنائه فإنه مات علي الحالة المحمودة» (سيد مرتضي، 1410: ج 4، ص 283)[9].

در جواب مي‌گوييم: مرحوم آيت الله خويي درباره ابن مسعود مي‌گويد: «قد اعتني علماء العامة بشأنه و هو متسالم عليه عندهم في الفضل و التقي….»، و بر همين اساس، نتيجه مي‌گيرد كه كلام سيد مرتضي در شافي و استدلال او به روايات ابن مسعود، از باب جدل با مخالفان باشد (خويي، همان: ج 10، ص 323). مرحوم تستري نيز همين نظر را دارد (تستري، همان: ج6، ص600 ـ 608).

و. نام او در سند كامل الزيارات ذكر شده است و مرحوم آيت الله خويي مي‌فرمايد:

ان عبدالله بن مسعود لم يثبت انه والي علياً عليه السلام و قال بالحق ولكنه مع ذلك لا يبعد الحكم بوثاقته لوقوعه في اسناد كامل الزيارات والله العالم (خويي، همان: ج 10، ص 323).

پاسخ اين كه اولاً خود مرحوم خويي در اواخر عمر شريفش از اين مبنا برگشت. ثانياً ‌بر فرض پذيرش، كلام، مبنايي مي‌شود و فقط كساني كه اين مبنا را قبول دارند، آن را مي‌پذيرند.

نكته مهم اين كه بر فرض اين كه شخصيت ابن مسعود، قابل دفاع باشد و بتوان وثاقت او را ثابت كرد، اشكالات ديگري در سند روايت وجود دارد؛ از جمله اين كه روايت مرسله است (دليل دوم مخالفان) و نيز ساير رجال حديث، قابل بحث هستند؛ مانند جد طوق بن مالك كه مجهول است.

2. اعتناي علما به اين خطبه

اعتناي علما به يك روايت، رساله يا كتاب، مي‌تواند دليل محكمي بر صحت آن باشد و خطبه البيان از اين مزيت برخوردار است. علماي زيادي آن را نقل كرده و برخي نيز بر آن، شرح نوشته اند؛ از جمله:

ـ شيخ علي بارجيني يزدي حائري در الزام الناصب سه نسخه از آن را آورده است؛

ـ محمد بن طلحه شافعي (652 ق) در كتاب الدر المنظم في السر الاعظم؛

ـ شيخ سراج الدين حسن بعضي از اين خطبه را از كتاب الدر المنظم نقل كرده است؛

ـ سيد شبر در رساله علامات ظهور تمام خطبه را آورده است؛

ـ حافظ رجب برسي در مشارق الأنوار برخي فقرات آن را آورده است (بدون اين كه به اسم خطبه اشاره كند)؛

ـ قاضي سعيد قمي (1103 ق) در شرح حديث غمامه نسخة مختصري از اين خطبه را آورده و گفته اين خطبه به سبب شايع بودن ميان علماي شيعه و غير شيعه، از ذكر سند، بي‌نياز است؛

ـ محقق قمي (1231 ق) برخي فقرات نسخه قاضي سعيد قمي را شرح كرده كه در آخر جامع الشتات چاپ شده است؛

ـ نور علي شاه آن را شرح و ترجمه كرده و نيز آن را به صورت شعر در آورده است؛

ـ عارف كامل محمد بن محمود ملقب به دهدار در خلاصة الترجمان بخشي از آن را شرح كرده است؛

ـ مولي عبدالمهدي برخي فقرات آن را شرح كرده است؛

ـ ميرزا ابوالقاسم ابن محمد نبي ذهبي شيرازي آن را در معالم التأويل و البيان شرح كرده است؛

ـ در قرة العيون اين خطبه و خطبه تطنجيه، به اميرالمؤمنين نسبت داده شده است؛

ـ فيض كاشاني در الكلمات المكنونه آن را آورده و ادعاي شهرت كرده است؛

ـ داوود قيصري در شرح فصوص الحكم آن را آورده است؛

ـ عبدالصمد همداني در بحر المعارف اين خطبه را نقل كرده است.

جواب اين كه البته اين مطلب صحيح است كه اعتناي علما مي‌تواند نشانة صحت آن باشد؛ اما اين نكته نيز نبايد مورد غفلت قرار بگيرد كه هر نقلي، نشانة اعتنا و اعتماد نيست؛ براي نمونه مي‌توان به موارد ذيل توجه كرد:

ـ ميرزاي قمي در جواب كسي كه از صحت انتساب اين خطبه به امام عليه السلام سؤال كرده بود و خواسته بود در صورت صحت انتساب آن به امام، جملات «أنا خالق السموات و الأرض، أنا الرازق» را برايش توضيح دهد، گفته است:

اين خطبه در هيچ يك از كتب معتبر و صحيح، به امام نسبت داده نشده و حتي علامه مجلسي آن را ذكر نكرده است. اكثر فقرات آن در مشارق أنوار اليقين تأليف حافظ برسي وجود دارد…؛ پس هرگاه مثل خطبه البيان نسبت داده شود به ايشان، نبايد حكم به ظاهر آن كرد و نبايد حكم به بطلان آن كرد رأساً… (قمي، 1413: ج1، ص5).

ـ قيصري در فصوص، فقط فقراتي از خطبه را بدون ذكر نام خطبه آورده است كه احتمال دارد اين فقرات از خطبه‌هاي ديگر ـ مثل خطبة تطنجيه - گرفته شده باشد.

ـ فيض كاشاني در تفسير صافي ـ برخلاف اين كه هر جا به اندك تناسبي، حديثي از امامان وجود داشته باشد، نقل مي‌كند ـ به اين خطبه اعتنايي نكرده است و جاي اين سؤال است كه چرا آن را ذكر نكرده، با وجود اين كه در الكلمات المكنونة آن را آورده است.

ـ ظاهراً دو كتاب قرة العيون و الكلمات المكنونة يكي است. آقا بزرگ طهراني مي‌فرمايد: «قرة العيون في أعز الفنون… و لِما أن تاريخ فراغه منطبق علي مكنونة الكلمات، يقال له الكلمات المكنونة أيضاً» (تهراني، همان: ج17، ص75).

ـ رجب برسي نامي از خطبه نياورده است و چه بسا مراد او، خطبة ديگري باشد كه از نظر مضمون و برخي فقرات، شبيه اين خطبه بوده است. جالب اين‌كه همة نقل‌هاي اين خطبه به نقل رجب برسي برمي‌گردد كه جاي بسي تأمل است.

محور دوم: بررسي متني

در متن اين خطبه، عباراتي وجود دارد كه مانع اعتماد ما به اين خطبه شده و شك ما به جعلي بودن آن را تقويت مي‌كند. علامه مجلسي در بحارالأنوار بحث مفصلي را درباره «غلو» بيان كرده و ضمن آن، درباره معناي «تفويض» بياناتي دارد. وي در اولين معنا كه براي تفويض بيان مي‌كند، مي‌گويد:

اولين معنا، تفويض در خلق و رزق و مرگ و زندگي است؛ يعني خداوند پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم و اهل بيت عليهم السلام را خلق كرده و سپس امور خلق را به آنان واگذار كرده است و آنان مي‌آفرينند، روزي مي‌دهند، حيات مي‌بخشند و مي‌ميرانند. اين كلام، بر دو وجه قابل حمل است: اول اين كه بگوييم آن‌ها اين امور را با قدرت و اراده خود انجام مي‌دهند و فاعل حقيقي هستند كه اين، كفر است. دوم اين كه بگوييم خداوند، اين امور را انجام مي‌دهد؛ ولي مقارن با اراده آن‌ها كه عقل از پذيرش اين كلام ابايي ندارد؛ اما روايات، مخالف اين كلام است، مگر دربارة معجزات. و قائل شدن به چنين كلامي، قول بمالايعلم است؛ چرا كه اخبار معتبر در اين باره وجود ندارد، و اخباري كه بر اين قول دلالت مي‌كند، مانند خطبة البيان و امثال آن، جز در كتب غاليان و كتب مشابه آن، يافت نمي‌شود (مجلسي، 1404: ج 25، ص 347).

از كلام علامه چنين بر مي‌آيد كه آنچه در خطبة البيان آمده و بر خالق بودن امامان عليهم السلام دلالت مي‌كند، نمي‌تواند صحيح باشد و اين‌ها از ساخته‌هاي غاليان است كه با روايات اهل بيت عليهم السلام مطابقت ندارد.

آيت الله مكارم شيرازي ضمن بحثي كه راجع به تفويض دارد مي‌فرمايد:

الرابع: التفويض في امر الخلقة: و لا اشكال ايضاً في بطلانه، اذاكان المراد التفويض الكلي بمعني أن الله خلق رسول الله صلي الله عليه و آله و سلم والأئمة المعصومين عليهم السلام و جعل أمر خلق العالم و نظامه و تدبيره إليهم، فإنه شرك بيّن و مخالف لآيات القرآن المجيد الظاهرة، بل الصريح في أن أمر الخلق و الرزق و الربوبية و تدبير العلم بيد الله تعالي لاغيره.

نعم، يظهر من بعض كلمات العلامة المجلسي معني آخر للتفويض الكلي بمعني جريان مشية الله علي الخلق و الرزق مقارناً لإرادتهم و مشيتهم و أنه لايمنع العقل من ذلك، و لكن صرح بأن ظاهرا الأخبار بل صريحها بطلان ذلك و لا أقل من ان القول به قول بما لايعلم.

قلت: بل ظاهر الآيات القرآنية مخالف له أيضاً و ان أمر الخلق و الرزق و الإماتة و الإحياء بيد الله و مشيته لاغير. نعم ورد في بعض الروايات الضعيفه مثل خطبة البيان التي نقلها المحقق القمي1 في جامع الشتات مع الطعن فيها أن أمرها بيد الأئمة عليهم السلام أو بيد أمير المؤمنين علي عليه السلام ، لكنه ضعيف جداً مخالفا لكتاب الله عزوجل. و لكن ظاهره المعني الأول الذي لايمكن القول به، ولايوافق الكتاب و لا السنة بل قدعرفت أنه نوع من الشرك أعاذنا الله تعالي منه. قال الله تعالي Gأَمْ جَعَلُواْ لِلّهِ شُرَكَاء خَلَقُواْ كَخَلْقِهِ فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ قُلِ اللّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُF (رعد:16). و إن كان ولابد من توجيهها فليحمل علي العلة الغائية، مثل «لولاك لما خلقت الأفلاك» و «بيمنه رزق الوري» فتدبر جيداً. (مكارم شيرازي، 1422:ص548)؛

چهارم. تفويض در امر خلقت است: هيچ اشكالي در بطلان آن نيست، هرگاه مراد تفويض كل باشد؛ به اين معنا كه خداوند پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم و امامان معصوم عليهم السلام را ‎آفريد و امر خلق عالم و نظام و تدبيرش را به ايشان واگذار كرد؛ چرا كه اين، شرك آشكار و مخالف آيات قرآن مجيد است كه ظاهر -بلكه صريح- است در اين كه امر خلق، رزق، ربوبيت و تدبير عالم، به دست خداوند تعالي است، نه در دست ديگران.

بله؛ از بعضي از كلمات علامة مجلسي معناي ديگري براي تفويض كلي ظاهر مي‌شود، به اين معنا كه مشيت خداوند بر خلق و رزق، مقارن با اراده و مشيت امامان عليهم السلام جاري مي‌شود و عقل، اين معنا را منع نمي‌كند؛ ولي خود علامة مجلسي تصريح مي كند كه ظاهر و بلكه صريح اخبار، آن را نيز باطل مي‌داند و لا اقل اينكه قائل شدن به آن، قول بما لا يعلم است.

مي‌گويم ]آيت الله مكارم[: بلكه ظاهر آيات قرآن نيز با اين وجه، مخالف است و بيان مي‌كند كه امر خلق و رزق و ميراندن و زنده كردن به دست خداوند و مشيت او است، نه ديگران. بله؛ در بعضي روايات ضعيف مثل خطبة البيان كه محقق قمي در جامع الشتات نقل كرده و در آن، طعني نيز وارد كرده است، آمده كه امر خلق به دست امامان عليهم السلام يا به دست اميرالمؤمنين علي عليه السلام است؛ ولي اين، جداً ضعيف و مخالف كتاب خدا است. و ليكن ظاهرش همان معناي اول است كه نمي‌توان به آن قائل شد و موافق كتاب و سنت هم نيست؛ بلكه شما دانستيد كه نوعي از شرك است. خداوند تعالي مي‌فرمايد: «يا براي خدا شريكاني يافتند كه مانند آفرينش او (چيزي) خلق كردند و خلقت مشتبه گرديده است؟ بگو (تنها) خدا خالق همه چيز است و او خداي يكتا و قهار است». پس ناچاريم از توجيه آن و بايد حمل شود بر علت غايي مثل «اگر تو نبودي افلاك را خلق نمي‌كردم» و «به يمن وجود او آفريدگان روزي داده مي‌شود» پس جداً در آن تدبر كنيد.

علامه سيد جعفر مرتضي نيز درباره اين خطبه مي‌فرمايد:

در اين خطبه، اشكالات عديده‌اي است؛ اشكالاتي كه مربوط به لغت و استعمال مشتقات لغوي است؛ اشكالاتي كه به مسائل تاريخي مرتبط است. همة اين اشكالات، ما را در نسبت اين خطبه به امام، به شك مي‌اندازد…. احتمالاً اين خطبه، كار فردي بوده كه شناختي از قواعد لغوي نداشته و آنچه از احاديث در كتب شيعه، سني، زيديه، اسماعيليه و فرق ديگر به دست آورده، همه را جمع كرده است، بدون اين كه صحت و سقم آن را محك بزند. اين خطبه، در كتب متقدمان كه ما از آن‌ها اطلاع پيدا كرديم، نيامده و اشاره‌اي هم بدان نشده است (عاملي، بي تا: ج 3، ص 248).

صاحب طوالع الانوار نيز درباره برخي فقرات اين خطبه كه بر خالقيت و رازقيت امامان عليهم السلام دلالت دارد، مي‌گويد:

اين‌ها از فقرات متشابه اين خطبه است كه ظاهرش نزد اهل ظاهر و متشرعان، با ظاهر شرع، منافات دارد و مشعر به كفر و خلاف مذهب اثني عشريه است و باطن آن ها از ما پوشيده است… (موسوي، بي‌تا: ص174).

در واقع، وي به نوعي احتياط مي‌كند و مي‌گويد: ظاهر آن مخالف شرع است؛ ولي ممكن است اين فقرات، باطني داشته باشد كه ما از آن بي‌خبريم؛ پس تنها به صرف اين كه ظاهر آن با شرع منافات دارد، آن را رد نمي‌كنيم؛ زيرا شايد اين گونه از امامان وارد شده باشد؛ ولي نه بر معناي ظاهري كه بر معناي باطني و رد آن معناي باطني هم خودش كفر باشد. پس بهتر اين است به ظاهر اين الفاظ معتقد نباشيم و باطنش را نيز به گوينده آن واگذاريم.

والد بزرگوارم مرحوم آيت الله شيخ محمدرضا طبسي نيز برخي فقرات اين خطبه را قابل توجيه مي دانست؛ ولي به برخي ديگر، اشكالاتي را وارد مي‌دانست و در نهايت درباره متن اين خطبه قائل به تفصيل مي شد و مي‌فرمود:

بنابراين هر عبارتي كه مخالف ظاهر قرآن باشد و قابل تأويل صحيح نيز نباشد، امامان عليهم السلام از آن بري هستند و اين فقرات، از دروغ گويان و معاندان است؛ چرا كه امامان عليهم السلام به منزلة شخص واحد هستند كه از آن‌ها مخالف قرآن صادر نمي‌شود؛ پس اين كه خطبه شريف، مشتمل بر بعضي فقرات مدسوسه است ـ مثل نسخه‌اي كه نزد محقق قمي بوده ـ ضرري نمي‌رساند و موجب رد همه خطبه نمي‌شود (طبسي، 1395: ج1، ص 148).

در كتاب الانوار الالهيه نيز وقتي از مؤلف دربارة صحت خطبة البيان و خطبة تطنجيه سؤال مي‌شود، در پاسخ مي‌گويد: «الخطبتان غير ثابتتين بطريق معتبر وإن كانتا تشتملان علي أمور و مطالب و مضامين وردت في بعض الروايات، و الله العالم». (تبريزي، بي‌تا: ص97)؛ اين دو خطبه از طريق معتبري به اثبات نرسيده‌اند؛ اگرچه مشتمل بر امور و مطالب و مضاميني هستند كه در بعضي روايات، وارد شده است.

از كلام نويسنده چنين برمي‌آيد كه برخي فقرات خطبه را پذيرفته است؛ اگرچه آن را از نظر سند معتبر نمي‌داند.

از ديگر اشكالات، آن است كه برخي فقرات اين خطبه، از لحاظ تاريخي صحيح نيست؛ مثلاً در بخشي از خطبه آمده است: «قال سلمان»؛ در حالي كه سلمان در سال 34 ق وفات كرده و تاريخ اين خطبه، حداقل سال 35 ق است. جاي ديگر آمده است «ثم قام مقداد بن الأسود» و سال وفات مقداد 33 ق است.

در پايان، ما نظر مرحوم آيت الله والد را تأييد مي كنيم و خطبه را نه كاملاً قبول مي كنيم و نه رد مي نماييم؛ بلكه آن عباراتي را كه مخالف قرآن و سنت است، مردود مي دانيم.

نتيجه‌

از مجموع آنچه درباره اين خطبه گفته شد، مي توان چنين نتيجه گرفت كه دلايل مخالفان اين خطبه، قوي تر است و روايت، به دليل مجهول بودن جد طوق و ضعيف بودن عبدالله بن مسعود، ضعيف است. از طرف ديگر، مرسل بودن آن، دليل ديگري بر ضعف روايت مي باشد. عدم اعتناي بزرگان به اين خطبه و عدم ذكر آن در كتب دست اول نيز اطمينان ما را به ضعف روايت بيشتر مي كند.

در متن خطبه نيز مطالبي وجود دارد كه بوي غلو از آن، استشمام مي شود و اگر ظاهر آن را اخذ كنيم، مشعر به كفر است. اين خود باعث عدم پذيرش و اعتماد به اين خطبه شده و اشكالات تاريخي موجود در متن نيز مزيد بر علت است.

اما از سويي برخي مطالب موجود در اين خطبه، توسط آيات و روايات ديگر تأييد مي شوند و اين امر، باعث مي شود برخي در پذيرش آن، قائل به تفصيل شوند و عباراتي كه مخالف قرآن و سنت قطعيه است را نپذيرفت؛ اما پذيرش ساير قسمت‌ها را بدون مانع بدانند كه نظر نهايي ما نيز همين است.

منابع

1. ابن طاووس، علي، الظرائف، قم: خيام، 1400ق.

2. اميني، عبدالحسين، الغدير، بيروت: دارالكتب العربي، 1379ش.

3. تبريزي، جواد بن علي، الأنوار الإلهية، بي‌جا، بي‌نا، بي‌تا.

4. تستري، محمد تقي، قاموس الرجال، ج2، قم: جامعه مدرسين، 1310ق.

5. تهراني، آقابزرگ، الذريعة، قم و تهران: اسماعيليان و كتابخانه اسلاميه، 1408ق.

6. جمعي از محققان، معجم احاديث الامام المهدي، قم: مؤسسه معارف اسلامي، 1411ق.

7. حسيني استرآبادي، سيد شرف الدين علي، تأويل الآيات الظاهره، قم: جامعه مدرسين، 1409ق.

8. خويي، سيد ابوالقاسم، معجم رجال الحديث، ج4، قم: نشر آثار شيعه، 1410ق.

9. سبحاني، جعفر، كليات في علم الرجال، چهارم، قم: جامعة مدرسين، 1421ق.

10. صدوق، محمد بن علي بن الحسين، خصال، قم: جامعه مدرسين، 1403 ق.

11. طبسي، محمد رضا، الشيعه و الرجعة، نجف: كتابخانه حيدريه، 1395ق.

12. عاملي، سيد جعفر مرتضي، المختصر المفيد، بي جا، بي تا، بي نا.

13. فرات، ابن ابراهيم كوفي، تفسير فرات، بي جا، وزارت ارشاد اسلامي، 1410ق.

14. قمي، ميرزا ابوالقاسم، جامع الشتات، تحقيق مرتضي رضوي، تهران: موسسه كيهان، 1413ق.

15. كشي، محمد بن عمر، اختيار معرفة الرجال، مشهد: دانشگاه مشهد، 1348ش.

16. مجلسي، محمد باقر، بحار الأنوار، بيروت: موسسة الوفاء، 1440ق.

17. مكارم شيرازي، ناصر، بحوث فقهية هامة، ج اول، قم: مدرسة امام علي بن ابي طالب عليه السلام ، 1422ق.

18. موسوي، سيد محمد مهدي، طوالع الانوار، بي جا، بي نا، بي تا.

19. موسوي، علي بن الحسين (سيد مرتضي)، الشافي ، دوم، قم: اسماعيليان، 1410ق.

\*.استاد حوزه علميه قم

[2]. البته در كتاب تاريخ دمشق، (ج56، ص460) مالك بن طوق بن مالك بن عتاب و مالك بن طوق بن مالك بن غياث (ج66، ص152) آمده است كه معلوم نيست همان شخص مورد نظر ما باشد، تا گفته شود جد او عتاب زافر است، از طرف ديگر، در كتب رجال، بحثي از عتاب بن زافر به ميان نيامده است؛ يعني وي مجهول است و لذا باز هم ضعيف مي باشد.

[3]. به همين دليل هم ممكن نيست راوي اين خطبه باشد.

[4]. ر.ك: تهذيب الكمال، ج1، ص533.

[5]. البته آن مرحوم احتمال داده‌است كه اين خطبه، همان خطبه افتخاريه و تطنجيه باشد كه ابن شهر آشوب و طلحه شافعي آن را ذكر كرده‌اند كه در اين صورت بايد گفت اين خطبه در منابع دست اول آمده است. البته اين احتمال بعيد است و خطبة البيان، خطبة افتخاريه، خطبة تطنجيه و خطبة أقاليم، چهار خطبه مجزا هستند.

[6]. در اين كلام، ترديد است؛ زيرا سيد رضي غالباً فقط خطبه‌هايي را جمع آوري كرده كه جنبه بلاغي داشته است؛ اگرچه بعضي گفته‌اند اين خطبه هم جنبة بلاغي دارد.

[7]. آيت الله خويي مي‌فرمايد: «و ربما يستدل بعضهم علي وثاقة الرجل أوحسنه برواية ضعيفة أو برواية نفس الرجل و هذا من الغرائب فان الرواية الضعيفة غير قابلة للاعتماد عليها كما أن في إثبات وثاقة الرجل و حسنه بقول نفسه دوراً ظاهراً». (خويي، 1410: ج1، ص39).

[8]. حضرت امام خميني قدس سره مي‌فرمايد: «اذا كان ناقل الوثاقة هو نفس الراوي، فان ذلك يشير سوء الظن به حيث قام بنقل مدائحه و فضائله في الملأ الاسلامي» (به نقل از: سبحاني، 1421: ص152).

[9]. در بعضي نسخ آمده است: «انه مات علي الجملة المحمودة منه».